



Global Storybooks

globalstorybooks.net

روزى كه من خانه را به قصه شهر تيرى

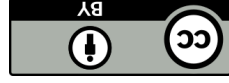
کردم

✍ Lesley Koyi, Ursula Nafula

👤 Brian Wambi

📖 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 4.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>



تيرى کردم

روزى كه من خانه را به قصه شهر



✍ Lesley Koyi, Ursula Nafula

👤 Brian Wambi

📖 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)

|| 3

🗨 درى کرد



ایستگاه کوچک سرویس در روستای من پر از مردم و سرویس‌های زیاد بود. حتی روی زمین چیزهای زیادتری بود که باید بار زده می‌شد. نگران‌های سرویس اسم مقصد سرویس‌ها را جار می‌زدند.

میشود. می‌شاید سواران می‌دانند که می‌روند.
 این شهرها را می‌گویند "شهرهای
 می‌دانند که می‌روند" را می‌گویند که می‌دانند.



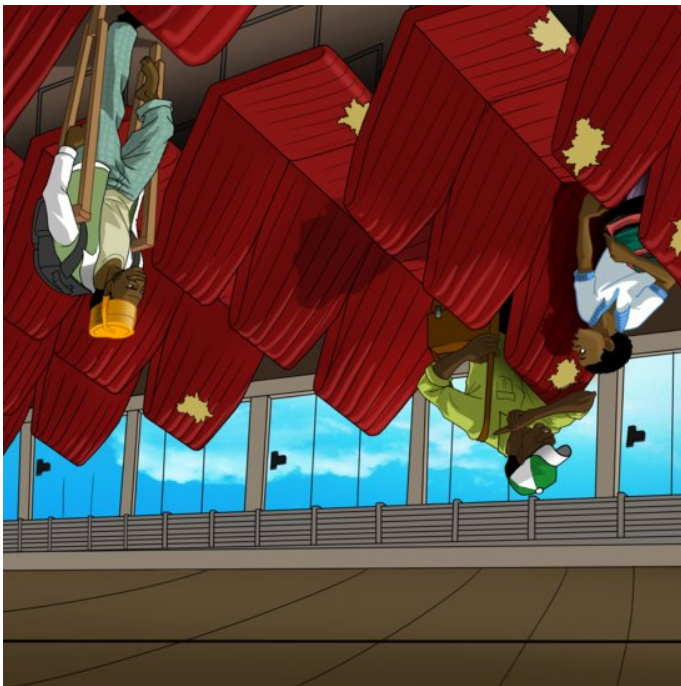


سرویس شهری همیشه پر بود، ولی بیشتر مردم یکی دیگر را تیله می کردند تا سوار شوند. بعضی ها وسایل شان را زیر سرویس جا می دادند. دیگران وسایل شان را روی باربندهای داخل سرویس می گذاشتند.



سرویس برگشت به زودی پر شد. خیلی زود سرویس به سمت شرق حرکت خواهد کرد. مهمترین چیز برای من، پیدا کردن خانه‌ی عمویم بود.

مردم بیچاره را در آنجا بستند و از سر و پیراهن آنها جدا کردند. مردم بیچاره را در آنجا بستند و از سر و پیراهن آنها جدا کردند. مردم بیچاره را در آنجا بستند و از سر و پیراهن آنها جدا کردند.



مردم بیچاره را در آنجا بستند و از سر و پیراهن آنها جدا کردند. مردم بیچاره را در آنجا بستند و از سر و پیراهن آنها جدا کردند. مردم بیچاره را در آنجا بستند و از سر و پیراهن آنها جدا کردند.





من به زور خودم را کنار یک پنجره جا دادم.
 شخصی که کنار من نشسته بود یک خریطه
 پلاستیکی سبز را محکم گرفته بود. او چپلک‌های
 قدیمی و یک کرتی کهنه به تن داشت و دست‌پاچه
 به نظر می‌رسید.



در راه، من اسم جایی که عمویم در آن شهر بزرگ
 سلاکن آنجا بود را حفظ کردم. من تا زمانی که به
 خواب رفتم، اسم شهر را زمزمه می‌کردم.

آیا منم به سمت خانه می‌رفتم. آیا منم که نه
 وای، زهنم به سمت خانه می‌رفتم. آیا منم که نه
 در خواب خواب بودم؟ آیا منم که نه؟ آیا منم که نه؟
 در خواب خواب بودم؟ آیا منم که نه؟ آیا منم که نه؟
 در خواب خواب بودم؟ آیا منم که نه؟ آیا منم که نه؟



منم که نه؟ آیا منم که نه؟ آیا منم که نه؟
 در خواب خواب بودم؟ آیا منم که نه؟ آیا منم که نه؟
 در خواب خواب بودم؟ آیا منم که نه؟ آیا منم که نه؟
 در خواب خواب بودم؟ آیا منم که نه؟ آیا منم که نه؟
 در خواب خواب بودم؟ آیا منم که نه؟ آیا منم که نه؟





بارگیری کامل شده بود و همه‌ی مسافران نشسته بودند. دست‌فروش‌ها هنوز با زور دنبال راهی برای داخل شدن به سرویس بودند تا کلاهای شان را به مسافران بفروشند. همه‌ی آن‌ها چیغ می‌زدند تا اسامی چیزهایی که برای فروش دارند را بگویند. آن کلمات برای من خنده‌دار بودند.



در طول سفر، داخل سرویس بسیار گرم شده بود. من چشم‌هایم را به این امید که به خواب بروم، بستم.

روستایم بر می گشتم.
 اگر می شد به عقب برمی گشتم، دوباره به
 آنروزان از پنجره جیره شده مادم. من حیرت زده شده ام،
 وقتی که سرویس ایستگاه را ترک کرد، من به



اندکی ز مسافران نوشیدنی خریدند، بقیه
 اقمه‌های کوچکی خریدند و شروع به خوردن
 کردند. آن‌هایی که هیچ پولی نداشتند، مثل من،
 فقط تماشای می کردند.





این فعالیت‌ها با داد زدن راننده، که آن نشانه‌ی این بود که سرویس آماده‌ی حرکت است، قطع می‌شد. آن صدای فریاد برسر دستفروش‌ها بود که به بیرون بروند.



دستفروش‌ها همدیگر را تپله می‌کردند تا بتوانند راه‌شان را برای پیاده شدن از سرویس پیدا کنند. بعضی‌ها پول مسافران را به آن‌ها پس می‌دادند. بقیه تلاش‌های آخرشان را برای فروختن بیشتر اجناس‌شان می‌کردند.